

عنان سمنند جهان پیمان نمود ترک داد بمعاینه اینحال خسران  
 مآل با پارچه ترک هنوز آب از ان میچکید بر اسپه سوار شده  
 پشت بمیدان داد و بسواد موتی تالاب رفته باز بنراهم آوردن  
 شکر پریشان خود پرداخت و نواب بهادر بوقوع این  
 فتح نمایان شادمانه نواخته داخل قلعه مبارک گردید و روز دوم  
 باز جنگ قرادلی در پیش گردید هر روز جمعی از طرفین بمیدان  
 روی نهادند و شمشیر و خنجر را بخون رزم آزمایان فسان میدادند  
 آخر ترک چون دید که کاری از پیش نمیرود از مقابله فوج  
 نظر موج و لنگ و دست بردار شده بتاخت و تاراج بعضی  
 پرگنات پایین گهاک مثل کونباتور و بالا گهاک و دند یگل  
 که در تصرف نواب و الاجناب بودند ان طمع تیز کرد  
 همدین اثنای بانی هر کاره تا بسمع او رسید که اسباب  
 رسد از ان اطراف پیدر قه نائران بلشکر نصرت پیکر  
 نواب بهادر داخل میشود و سواران و پیادگان هم از همان  
 نواحی جمع شده بلشکر فیروزی اثر ملحق میشوند این معنی زیاده تر  
 شورش افزای خاطرش شده چون طوفان بلا بدان سمت  
 تاخت و آن ناجیه را چنان ویران مطلق نمود که چه بجای دانه  
 بل هیچ رستنی باقی نگذاشت مگر قلعه داران ملازم حضور  
 نواب فلک جناب پاس نمک مرعی داشته چنان

باستحکام برج و باره همت گماشتند که ترک آن را در هر چند  
 سربلک کوفت گوهر مهابدستش نیامد بعد مرور ایام  
 معدود چون غارت رفتگان پائین گهاقت در حضور رسیده  
 دید عتبه‌های افواج مرهه ظاهر کرده دست تنظم برداشتند  
 نواب و الاجناب بر حال آن ستم رسیده گان ترحم  
 فرموده اراده کرد که خود بذات اقدس برای مقابله  
 ترک را و پا در رکاب اشهب همت نهد مگر محمد علی کبیدان  
 که فدوی جان نثار آن درگاه آسمان جاه بود زمین ادب  
 بلب هراعت بوسیده معروض داشت که درین اوقات  
 که معاندان این دولت خدا داد از هر طرف در کمین اند  
 از دار الحکومت دوری گزیدن قرین صلاح دولت ابد  
 مدت نیست انس چنان می نماید که شاهزاده جوان سال  
 پیر تدبیر را شرف دستوری بخشند تا در نواحی بار امحال  
 رونق افزا باشد و این خانه زاد در رکاب سعادت شاهزاده  
 عالم و عالمیان حاضر بوده در تقدیم مراتب جان نثاری و حق  
 گزار می قاصر نخواهد بود نواب مظفر عرض ادرا بدرجه اجابت  
 مقرون فرموده شاهزاده گیتی ستان را باهشت هزار سوار  
 جوشن پوش بندر غرودش و بیست و دو ضرب توپ  
 دستوری آن طرف بخشید و محمد علی کبیدان به جمعیت

چهار هزار سپاهیان بار و دو هزار پیاده کرنا تکی و شش  
ضرب توپ بعد نهضت فرمودن شاهزاده و الا تبار طبل  
کوچ کوفته بر معبر رای کوفته سعادت ملازمت شاهزاده  
بلند اقبال حاصل نمود و با هم مشوره کرده جناب مستطاب  
شاهزاده بهادر بمیدان گادیری مضر بخیام اقبال فرمود و کمیدان  
صاحب همت بکشن گرمی محال اقامت خود مقرر نمود  
درین اثنا زبانی جو اسپس پیرایه انکشاف یافت که فریب  
پنج هزار سواران لشکر غنیمت بامر ترک راد احوال مغرورانه را  
که از محالک بالا گهات و پائین گهات یافته بود باد بگر خواسته  
و خزانین موفور که در جنگ چرکولی از عساکر نواب بهادر  
در قبضه تصرف در آمده بود پیوسته میسرنده و ساهوکاران لشکر  
ترک بازر و گوهری شمار با آن جماعه همراه اند بمجرد استماع  
این نوید کمیدان شجاعت آثار با پانصد جوانان بار و یک هزار  
پیاده از راه کنکنده می که پالیکار آنجا داخل زمره فدائیان را سخ  
الاعتقاد نواب و الا جناب بود شبانه طی صحاری کرده از  
معبر ییل هلی عابر شده بر شارع کرن پاست در دامن کوهی  
مانند نخت سنگ استقامت ورزید و بر ساحل دریا  
بمعبر مذکور که حاکم آنجا ظاهر نوکر محمد عینیان و الا جاه و بیاطن طبقه  
اطاعت نواب بهادر در گوش داشت گروهی از بهادران

جان باز تعیین نمود و آن جماعه بی مزاحمت نگاهبانان معبر  
از راه در دازه که بطرف معبر بود گذر کرده در بروجی که از  
سابق تیار بود بکین فرصت نشستند روز دیگر سواران  
شکر غنیم با گاه گاه گاوان و طویله طویله اسپان و قطار قطار  
شتران محموله اموال از معبر کوه پیچ که کلبه نگاه محمد علی کمیدان  
بود برگزیده محمد علی چون دریافت که آن گروه  
پای خود در کام نهنگ اجل در آمدند بکشیکچیان معبر آگاهی  
فرستاد که بر معبر سد راه شده گذرگاه را تنگ ساخته کشتی  
امید غنیم را در گرداب تباهی در اندازند و ابواب بلا بر روی  
ایشان کشاده راه عاقبت سدود سازند چون گروه معاندان  
همه مجتمع شده بسوی معبر روانند فوج یزک از پیشش و کمیدان  
شجاع از پس مقامیر را در میان گرفته به شیلک بنادیق  
سینه اعدا را چنان مشبک ساختند که طیور جانهای آن  
هوش رفتگان بی تکلف از قفس تن پرواز نمود و سرهای  
رز مجویان در چوگان توایم اسپان غازیان تهور نشان چون  
گوی غلطان گردید سران سپاه غنیم چون راه عاقبت تنگتر  
از دیده مورد دیدند تاب سر پنجه شیران فیل شکار در خود  
ندیده مانند روباه و موش در هوای برشکال بمخاکهای کوه خزیدند  
هزیمت نصیبان تیره روز بر هر قدم خاک ادبار بر سرهای خود

می پیختند و مانند نخچیران نیز خورده باز خمهای خون چکان بعقب  
 میدیدند و می گریختند کمیدان شجاعت نشان بعد خونریزی  
 فراوان تعاقب گریختگان گذاشته تمامی نقود و اجناس  
 و مواسی و اسپان و شتران و بسیاری از اسیران را  
 بقبضه اختیار خود آورده فریب معبر که مقام وسیع و منزله بود  
 عزم فرود آمدن نمود درین اثنا جوقی از لشکریان غنیم که  
 بتائی و تامل از عقب می آمدند در میدان نبرد گاه رسیده چون  
 تاهای شکر خود و بغارت رفتن تمامی اموال مشیدند  
 انگشت خیر بدندان خنجر گزیده و جمعیت کمیدان را  
 به چشم ظاهرین کمر دیده جلوه یز تاخند و طرح جنگ انداختند  
 محمد علی کمیدان بی خوف و بیم گروهبی را بمحافظت اموال  
 گذاشته از پناه خار بستنی که در آنجا بود چون گل خندان برآمده  
 به صر شیلک بناویق فریب سه صد جوان را از آن  
 گلگون سواران چون اوراق خزان دیده از پا در انداخت  
 بعد این فتح نمایان کمیدان رسنم دل تمامی نقود و اجناس  
 مغرورانه را بار کرده بدلجمعی تمام بکشتنگری رسیده سبکدوش  
 گشت چون این ساخته هوشش را با گوش ترک را و  
 رسید خبر عبور کردن محمد علی از معبر کرن پاست که تعلق بصوبه  
 ارکات دارد و مزاحم نشدن مستظفان دریافته غرق لجه

تخیر گردید و در این اندیشه در دماغش پیچید که اگر محمد علی خان  
والا بگاہ ہم بانواب بہادر یکدل شدہ باشد عقدہ بر عقدہ  
خواہد افتاد و بہیچ ناخن تدبیر نخواہد کشاد پس باین زعم فی الفور  
طبل کوچ نواختہ ایلغار کرد و از معبر پنور عبور کردہ نزد یک  
قصبہ اوتال کبر فرود گاہ ساخت محمد علی مکیدان از رفتن غنیم  
آگاہی یافتہ سفیر سریع السیر بحضور شاہزادہ سکندر فر  
روانہ ساخت و بہ انہای خبر رفتن غنیم بدان نواحی  
پرداخت شاہزادہ اسطورای بعد دریافت این خبر  
ہمراہ داشتن اجمال و اثقال صلاح دولت ابد قرین ندیدہ تمامی  
خیام و اہل بنگاہ را روانہ سریر نگین فرمودہ با چہار ہزار سوار  
جرار حاضر پاشنہ کوب چون قضای مہرم بسمت لشکر  
غنیم تاخت قضا را در آن روز یغماگران لشکر غنیم در سواد  
دہرم پوری شور محشر برا نگینتہ چند مواضع را تاراج ساختہ گاہ و ہیمہ  
و اجناس مغزوتہ بر اسپان بار میگردند درین اثنا چون گذار  
سواری خاص شاہزادہ قوی طالع بران سر زمین افتاد برای  
مغلطہ دادن اعدا خود ہم بر موضعی دست یغما کشادہ از حکمت  
عملی جمع آوردن ہیمہ و گاہ اشتغال در زید ہمینکہ آن  
بی خبران شتران و قبیلان و اسپان را باشیای مغزوتہ  
بار کردہ و براہ نہادند صاحبزادہ غضنفر فرہم ہیمہ و گاہ از پشت

اسپان بر زمین افکنده بی محابا تیغ نیز از پیام برکشید و بر جماعه  
مقاهیر ریخته جوی خون روان گردانید سواران لشکر غنیم  
تاب آن حمله جانستان نیاورده تمامی اجناس مغزونه را بر جا گذاشته  
و بحال تپاه و روی سیاه گام ادبار بطرف لشکر ترک  
برداشتند و شاهزاده گردون و قار چهار هزار راس اسپان  
و گله گله گاو آن و شصت هزار شتر محموله اجناس نفیسه تو شکخانه  
ترک را و که در راه بدست افتاد و بیت زنجیر فیل بی شمار بوده  
با فرو جلال و میمنت و اقبال بطرف صحرای ماکرتی درگ  
عنان شبرنگ جهان پیمان معطوف فرمود و ترک را و  
پشت دست تا سقف بدن ان گزیده در سواد گادیری پتن خیره  
گردید در آن شب محمد علی کبید ان از قربت لشکر نکبت  
اثر غنیم خبر یافته با جمعیت همراهی خود بعزم شبنخون تاخت  
لیکن چون نفسی چند از حیات آن غنودگان بسترده هوشی  
باقی بود هجوم اشجار مترامه دامن کوه مانع عبور بهادران  
لشکر اسلام شده پیش از رسیدن محمد علی صبح  
بدید و آن رسنم دل بر آمدن ازیشه خلاف مصلحت  
دیده در دامن کوه گلگن گده پای افطرا را پیچید و ترک را و  
از نزول آن آفت آسمانی پیخبر بوده آنروز همانجا مقام  
کرد بعد شام چون عرصه آفاق مانند بخت غنیم سیاه شد

کمیدان شجاع با جماع سپاه خود اسامی جنگ آراسته  
 از پناه یشم برآمده بر فوج میمنه غنیمت ریخت و به شیلک  
 بنا دیق در آن شب تار شور یوم النشور برانگیخت و هزاران  
 کس را مجروح و بیروح ساخته و تو شکخانه غنیمت را بشرف  
 آورده و اسیران لشکر اسلام را که در جنگ چرکزی  
 بدست غنیم افتاده بودند از قید برآورده و اهل بنگاه را تاراج  
 ساخته و اعلام و پیام را آتش زده پانصد رأس اسبان  
 و شش زنجیر فیل کلان و یازده مهار شتر جوان پراز غزانه سیفا  
 ر بوده بوقت طلوع آفتاب صحیح و سالم از راه دامن  
 کوهستان داخل رای کوه گردید و در اینجا از تیمار مجروحان  
 و اکل و شرب بهادران آسوده شبگیر زده بانی کل رسیده  
 ترک را از تباهی شکر بیان اگر چه نه روی رفتن بیونه  
 داشت و نه از عهده بهادران رزمجوی برآمدن میتوانست  
 مگر از اینجا که نام سرداری چون اجل موعود گریبانگیر جاننش  
 شده بود باز فوج بر اول را بتعاقب محمد علی روانه ساخت  
 و خود هم بالشکر خود از جاضید و در چنینیکه محمد علی کمیدان از  
 انی کل کوچیده بخان خان هلی رسیده بود فوج غنیمت نمایان  
 گشته کمیدان شجاع را محاصره کرده راه بر آمد از جوانب  
 اربعه مفقود و مسدود ساختند محمد علی در آنوقت تدبیر را



باشجاعت توانان ساخته در پناه قلعه که از دل دشمن  
 هم ویران تر بود پناه جست افواج غنیم بسبب  
 ضیق محاصره راه بیرون شدنش ندیده باطمینان خاطر  
 قرار گرفتند تا آنکه روشنی روز بظلمت شب مبدل  
 گردید و شب تاریک پرده زنگاری بر روی مرآت روز  
 فروهشت محمد علی بمقتضای عقل صلاح اندیش پارچه های  
 کهنه و از کار رفته را بر بروج و باره و کنگره های آن حصار شکسته  
 آویخته و هیزم و گاه بسیار جایجا انبار کرده و در آن آتش زده  
 از انبار دوان شد و از عقب آن حصار در بیستم متر اکم  
 خزیده بطرف پشت لشکر اعدا علم بر آورد لشکریان غنیم  
 که از روشنی آتش و جنیدن پارچه های سفید یقین  
 میدانستند که محمد علی در میان حصار متحصن است و فردا  
 او را زنده میگیریم همه با بفرارغت در فکر اکل و شرب خود  
 بودند ناگاه محمد علی چون شیر زبانه بر سر آن گله گوسفندان  
 ریخته و از دوان تفنگ از در نشان شراره های آتش  
 بر آویخته و در از نهاد آن تیره روزان بر آورد و در اثنای این  
 گیر و دار پنج شش هزار سوار فراهم شده و دست از جان  
 شسته کمیدان شجاع را در میان گرفتند محمد علی چون کار  
 بر خود تنگ دید چند ضرب انواب که از لشکر غنیم

یافته بود از ساچمه پر کرده بران گرده شتادوت پرده زد  
 و هزاران کس را بخون آغشته چون غنیمت های گل سرخ  
 و لاله حمرا از مغان محفل ملک الموت فرستاد هر چند رزم  
 آزمایان فوج غنیم هم در آن شب تار که نمونه روز محشر بود  
 در جان فشانی با قصور نکردند و پنج شش صد کس <sup>تفنگچی</sup> پیان  
 همراهی محمد علی را خسته و بی روح ساختند مگر از آنجا که بخت  
 برگشته را بتدبیر راست توان نمود و گره فرو بسته دست  
 قضا را بناض عقل توان کشود بقیة السیف رو بفرار نهادند  
 و کمیدان صاحب جگر قرین قمع و نظر با تسمای عنایم در پناه  
 یشم ماگرتی گام سنج گردیده و در کنف حمایت کردگار  
 قرین صحت و عافیت پایش رسیده از دیدار فایض الانوار  
 نواب بهادر دیده جان و دل را نورانی ساخته باقتضای خلعت  
 فاخره و نقود و لالی آبدار آفرین و تحسین ذخیره سعادت دارین  
 اندوخت و ترک را د از شکست یافتن هر اول و لشکسته تر  
 گردیده از آنجا طبل رحیل کوفته سمت میل کوتاه رفته پابدا من  
 خود داری پیچید چون خبر رفتن ترک را بد آن طرف  
 معروض حضور اقدس نواب عالی جناب شد باقتضای رای  
 صواب نای پیش ازین پایمالی ملک و تاراج شدن  
 رعایا که و دایم الهی اند و آبادی ایشان موجب توفیر خزان

است بر طبع حق پرست گو ارا نفرموده و کیل کاروان را  
 پیش ترک را در روانه فرمود تا مفرجی از سخنان تلخ  
 و شیرین ترکیب داده طبعش را از اخلاط مواد خفقتان باز دارد  
 و مزاجش را که مایلینجولیبای ریاست ملک بالاگماست  
 بدماغش جا گرفته به نوش داردی لولوی بند و نصیحت  
 باصلاح آورد و کیل دانا پیش ترک رسیده هر چند خواست  
 که چون طیب مشفق اول منبج مدارا بکار برده بعد از آن  
 به تنقیه کامل مغز فلوس و شربت دینار مواد فاسده را بکلی  
 از اعماق عروقش بر آرد لیکن بران مریض که بیجان مواد  
 سودای خون شجاعتش احتراق یافته و علاوه آن بشدت  
 اکل غذای ردی الکیموس یعنی اموال ریاعای بیچاره  
 علت جوع البقر بهر سانیده بود موثر نیفتاد و بمقتضای جهل  
 مرکب رسیدن و کیل را که عین صلاح حاش بود حمل  
 بر فرد تنی کرده سخنهای نخوت و استکبار مانند هذیان  
 در حالت بحران بر زبان آورد و کیل را حکم حاضر باشی داده  
 بعد چند روز ناخت و تاراج ملک بد نور را که از هر گونه  
 ناز و نعمت محروم بود منظور نظر کوتاه بین نموده پیش خیمه  
 بد انطرف بر آورد و کیل کار شناس چون بدین اراده پی برد  
 صورت واقعه بحضور اقدس معروض داشت و نواب والا جناب

از اسماع این خبر محفل کنگاش آراست آخر کار جمیع مآل اندیشان  
 قرعه این فال هم بنام محمد علی کمیدان زدند و آن بهادر میدان جنگ  
 برضا و رغبت نطق اطاعت بر میان جان بسته شدند  
 گردید پس نواب فیروز طالع کمیدان مذکور را با شش هزار  
 تفنگچیان حکم اندازد و دوازده هزار سوار از اصطبل خاصه پیاده  
 و سی ضرب توپ دشمن کوب برای انهدام قعر شوکت  
 نعیم شرف رخصت بخشید و کمیدان کار دان از شارع  
 پریا پتن بر معبر کورگک رسید لیکن پالیکار کورگک که در آن  
 ایام بسبب تسلط مرهته از چنبر اطاعت و انقیاد نواب  
 بهادر گردن یزدن کشیده خود را در زمره هوا خوانان نعیم  
 منسلک کرده بود بران معبر از تیر و تفنگ بانسداد طرق  
 کوشیده گذر کردن نداد و محمد علی که عقل کامل باشجاعت  
 توان داشت از کایات در گذشتن و بجزئیات متوجه  
 گردیدن خائف عقل صواب اندیش دیده انتقام آن  
 موقوف بر وقت دیگر داشته از انتقام عطف عنان نمود  
 و صحرای کورگک را بطرف چپ گذاشته ره نور دشت اما از  
 اثقال اسباب و ضیق شوارع و تراکم اشجار صحرائی گذاره  
 توپخانه مشکل بل متعذر دیده چهار هزار پیاده تفنگچی و دوازده  
 هزار سوار همراه گرفته باقی اسباب و توپخانه و پیادگان

را همراه اسدخان کمبده ان وجهاتخان رساله دار روانه حضور  
 نواب بهادر ساخت و خود با جمعیت همراهی خود مقابل  
 فوج غنیم رسیده عقب کواچه بر فراز زمینی مرتفع لوای  
 عزم بر افراخت ترک را چون از روانه شدن توپخانه و اهل  
 بنگاه محمد علی کمبده ان بطرف سریرنگپشتن خبر یافت گروهی  
 سپاه را از لشکر خود روانه ساخت تا توپخانه را بشهرت  
 آرند علی الصباح دید بانان کمبده ان شجاع که از بالای کوه  
 پیک نگاه را برای جاسوسی هر طرف دو اندیده بودند بکمبده ان  
 خبر دادند که جمعی از سواران لشکر غنیم بطرفیکه توپخانه  
 رفته است میروند کمبده ان ذی شعور فی الفور سپاهیان  
 خود حکم داد که چند بندوق بی گلوله بروی هوا سردهند تا مردم  
 غنیم از بودن ما خبردار شده رو باینطرف آرند از آنجا که  
 تقدیر موافق تدبیر بود بمجروح شدن صدای بنادیق سواران  
 غنیم از اتساع آتشخانه دل سرد شده عنان بطرف  
 آواز بندوق پیچیدند محمد علی پیش از نزول آن بلیه فکر معقول  
 اندیشیده چهار هزار سپاهیان بار را در زمین نشیب  
 که از چشم بد غنیم محفوظ و مصون بود نشانیده خود با سواران  
 بجانب صحرا بتائی میرفت درین اثنا ترک را و خود  
 بمبده ان رسیده چون کشته شدن محمد علی را مواد فتح

خود میدانست قریب شصت هزار سوار را حکم محکم داد  
 که بهر نوع که تواند محمد علی را سر از تن بردارند یا زنده بدست  
 آرند لشکریانش چون از حکم حاکم چاره نداشتند طمع از جان  
 بریدند و بکشش قضا عنان گسیخته بران کسببگاه رسیدند صیادان  
 خوزیر چون آن روم را بمساخت رسیده دیدند بچابکی تمام چنان  
 شیلک بنادیق زدند که فلک فتنه پرداز را دود حیرت  
 بدماغ پیچید و ملک الموت را از کثرت قبض جانها نفس  
 در سینه نمیکشید ؛

## نظم

روان جوی خون از تن بیشمار	شقایق دمید از صف کارزار
فتاده بمیدان بیان سرنگون	چو ماهی شنا کرده در بحر خون
شده لشکرش در شتاب دورنگ	پریشان چو بادو معطل چو سنگ
کسی کو ببرداشت ز آهن زره	بشد سفته از ناچرخ نه گره
سپه ز بس او فتاده ز مشمت	عیان گشته از بحر خون سنگ پشت
فتاده ز سر خود تا بحساب	نمودار زان بحر پر خون جباب
ز بس لطمه تیغ زهر آبلگون	شده کشتی سخت دشمن نگون
دران آن که سپاه میان بارشور قیامت	بر سر اعدا برا نگیخته بودند
محمد علم مکیدان باد و هزار سوار	جلو ریز از کنار صحرا رسیده

بنفوج دشمن در آمیخت و به نیران سیوف برق  
 افشان فرمن وجود آن ناکسان سبکسر توده خاکستر ساخته  
 بر فرق ادبارشان پنخت شکر بیان غنیم چون خود را  
 در کام نهنگ اجل دیدند جان بردن را غنیمت دانسته  
 آنچه باقی ماندند فراری گردیدند ترک را ادا مشاهده آنحال  
 توپخانه پیش رو کرده بمیدان خرامیده و از غایت عیظ  
 پشت دست بدنان گزیده بشیلک اتواپ حکم  
 داد و گوله اندازان توپهای دور رس مقابل شکر اسلام  
 چیده بارش گوالیل بیشتر از قطرات باران بر روی کار  
 آوردند و صد مه کتی بیبادران شکر ظفر پیکر رسانیدند چنانچه  
 یکصد و پنجاه کس از هراهبیان محمد علی بطرب گوالیل  
 شهید شدند محمد علی چون اتواپ بان خود نداشت تدبیری  
 اندیشیده سپاهیان را حکم داد تا لشهای مقتولان و مجروحان  
 شکر غنیم را پیش صف خود بصورت دیواری  
 چیده در پناه آن جا گرفته بازار شیلک بنادیق را گرم  
 دارند و خود بکمال خضوع و خشوع دست مناجات بدرگاه  
 قاضی الحاجات برداشت از آنجا که دعای قلبی را اثرناست  
 عنایت ایزدی شامل حال شده دیگر ضرری بغازیان نرسید  
 دهر چند گوله اندازان غنیم در انداختن گوالیل قصوری نکردند

هیچ شمر نیامد الغرض تا شام از سعی سپاه مرهه آنهم متمشی نشد  
 و بقدرت الهی شیلک بنا دیق سپاه بیان محمد علی در هر بار  
 اعداد ابر بر سر عدم بسخوابانید چون ظلمت شب روی صحرا را  
 از بخت دشمن سپاه تر ساخت ترک را از شب را  
 پرده دار رسوائی خود دیده معه تو پخانه مراجعت کرده بنزد گاه  
 که بفاصله دو فرسنگ بود برگردید بعد رفتنش محمد علی که  
 تمامی روز بی طعام آبروی مردانگی نگاهداشته بود ماندن خود را  
 در ان مقام صلاح وقت ندیده سپاه بیان مجروح که از ضرب  
 گوا بیل در ره نوردی حذر لنگ بهر سائیده بودند در میدان  
 گذاشته گفت که من به آبادی استاره شباشب رسیده  
 محقه برای سواری شما خواهم فرستاد و بعد گفتگوی دیگر  
 همه سپاه بیان و سواران را همراه گرفته بگام سرعت جانب  
 میسور گامزن شد و اگر چه جماعه از شکر غنیم برای طلایه  
 مانند سر عیان بگردش بودند لیکن در آن شب تار جنگ  
 انداختن مصاحت حال خود ندیدند و محمد علی بی مزاحمت  
 انعیار داخل قلعه میسور گردید و علی الصباح ترک را در  
 بمیدان رسیده چون کسی را از شکر اسلام آنجا نیافت  
 زبانی مجروحان خبر در یافته بسوی استاره شتافت و هم در آن  
 شب باعانت اقبال طرفه رنگی بر روی کار آمد که شاهزاده



فیروز بنخت سزاوار اکلیل و تخت از صحرای ماکرمی  
ایلیغار فرموده باشش هزار سوار خنجرگذار و ستم هزار پیاده  
خوتخوار بر سر رسد آوران غنیمت هفت هزار سوار  
دده هزار پیاده که با اذوقه بسیار و سی زنجیر فیل و یکصد چهار  
شتر پر از خزانه و صنایع و عرابه های مضموله گوله و بار دست  
قریب جوی رای پتن بی اندیش رسیده فرود آمده بود  
و سوداگران با اقمشه و امتعه گرانبها و نقود فراوان آن  
بدرقه را حامی خود دانسته همراهی گزیده بودند شبخون زد و  
بهر ب شمشیر آبدار و خنجر جوشن گذار بسیاری را  
از ان گروه که بر سر بیهوشی افتاده بودند مانند خیار ترید و نیم  
بیرید و متنفسی از ان معرکه هوش ربا جان بیرون نبرد و بعد از  
قتل عام تمامی نقود و اجناس بر همان بار بردار لشکر غنیمت  
حمل کرده بحضور پرنور نواب بهادر روانه سر برنگ پتن  
فرمود و خود بدولت و اقبال بطرف نگر اسپ باد رفتار  
را همینز نمود چون این خبر بر مک را در رسید مانند مرغ  
پر شکسته که جایش در قفس باشد طپیدن آغاز کرد و  
نمیدانست که چکنند درین اثنا که زخم دشن خنده بر روی التیام  
میزد جراح فلک نمک تازه بر جراحش پاشید و از  
پونه خبر رسید که نراین را در پیشوا خواهد زاده اش که

راس رئیس جماعه مرهته بود از خنجر ستم رگه ناتهم را و  
 عمومی خود گذشته شد و رگه ناتهم را و عرف را گهو بفکر درستی  
 کار خود افتاده امرای قدیم را این را در اور شکسته تعذیب میکشید  
 بشیدن این خبر رنگ بر روی ترک را و شکست  
 و پای استقلالش لغزش پذیرفت ناچار بمقتضای عقل  
 مصالحت اندیش بوساطت وکلای نواب بهادر که از چندی  
 پیش خود نگاه داشته بود طالب صلاح گردید و عرف  
 طلب مبلغی بعوض خسارتهای که درین سفر سراسر خطر برداشته  
 بود بر زبان گذر آید بعد یک هفته از حضور نواب عالی جناب  
 بدین مضمون جواب رسید که اموال آنچه بود در جنگ  
 چرکولی بخانه شما پیش ازین داخل شده و از دست  
 تعدی ایشان تمامی ملک پایمال گردیده بالفعل صلاح همین  
 است که بر مال ماضی راضی شده و انتفاع صلاح حال را بر زمان  
 استقبال منحصر داشته بصحت و عافیت بسمت  
 پونه مراجعت نمایند آخر بعد رود قدح بسیار صلاح به ایصال  
 دو لک روپیه بشرط اطلاق اسارای شکر اسلام قرار یافت  
 و ترک را چون چاره نداشت نمک خوان احسان  
 را غنیمت دانسته هر قدر مردم که از ابتدای درودش  
 درین ملک تا حال از نیرنگی تقدیر بقید اسیری او بودند

علی قدر حال خلایع داده حواله و کلا نمود و تمام نجات خود را از  
 قلعجات متعلقه ملک نواب والا جناب برداشته  
 و بابو جی سندهید را با یالت صوبه سرا نواخته رخت سفر  
 بطرف پیونه بر بست پنداره های شکر نظر پیکر نواب  
 بهادر پاس خاطر اینچنین مهمان عزیز لازمه است دانسته  
 بطریق مشایعت تاجوی شب بعهده را از همراهی پهلو نهی  
 نکرده دقیقه در مراتب نهیب و غارت شکر نکبت  
 اثرش باقی نگذاشته برگردیدند و بعد چندی میر علی رضا خان  
 که مقید پیونه رفته بود مصاعب بسیار کشیده به سعی نانا  
 بهر نویس که مرد معرو و دانا بود از قید رهایی یافته بر آستان  
 دولت پاسبان نواب بهادر رسید و نواب فلک  
 جناب حقوق خویشی او مطمح نظر کیمیا اثر فرموده باز بعنایت  
 جاگیر گرم کنده و دند یگل سر افتخارش بر فلک رسانید ؛

قرار یافتن صلح در میان نواب نظام الملک بهادر ناظم  
حیدرآباد و صاحبان عالیشان انگریز بهادر و بوقوع  
آمدن جنگهای متواتر نواب حیدر علیخان بهادر را  
با صاحبان عالیشان و آخر فرونشستن غبار نزاع و خصومت  
از میان هر دو دولت ؛

چون نواب نظام الملک با صاحبان عالیشان عهد آشتی  
در میان آورده ملک سیکا کول در راج بندری که سی لک  
روپیه مدخل آن بود برایشان وا گذاشت عرصه دو ماه تور  
بجاسد ماند بعد از آن جنرل استم بهادر سب  
فرموده ناظم حیدرآباد عزم تسخیر ملک بالاگهات مضم  
فرموده و افواج قوی زور فراهم آورده و محمد علی خان والاباه را  
همراه گرفته پای همت در رکاب سمنه عزیزست آورد  
پیشتر از انبور گده کوچ نمود نواب حیدر علی خان بهادر  
سپاه کار آمدنی را بر روی توپخانه برق افشان انگریزی ضایع  
کردن دور از قوانین جهان ستانی دانست. بفحوائی الحرب  
خده دور از ضرب گوله گزدشکر انگریز بهادر مترصد فرصت  
کاری بود بدین عزیزست ائصال کار خنجات و مردم نابکار آمد  
بنگاه را بطرف انگل و ماکری در گ روانه فرموده سواران

خوش اسپه و سپاهیان بار و پیادگان جرّار کرنا تکی هر کاب  
اقبال داشته بهر جانب که قابو می یافت دست یغما بر  
اسباب شکر بیان انگریز بهادر می شاد درین اثنا  
بعرض هر کاره با حالی جناب نهرت انتساب گشت که  
از طرف نهر نگر رسد بسیار و مواشی بیشمار همراه بدرقه  
دو هزار پیاده و یک پلتن انگریزی و چهار صد سوار و  
دو ضرب توپ بلشکر انگریز بهادر می آیند نواب کامیاب  
فی الفور با جمعیت سواران بدان طرف تاخت و یکا یک  
چون شیر زیان از پناه کوه و بیشه سرپیردن کشیده  
جمعیت بدرقه را پریشان ساخت و همه اسباب  
رسد و مواشی بدست آورده سالها و غانما بر گشت و سردار  
انگریز بهادر در نواحی ترپاتور مقام فرموده فوج تازه زور و اذوقه  
شکر قیامت اثر از مدراس طلب داشت بعد انقضای چند روز  
بحضور نواب حیدر علی خان بهادر خبر رسید که فوج انگریزی از  
بنی بر جناح استعجال رسیده کورتیال بندر را بزور مردانلی  
مستخر ساخت و فریب است که اقلیم نگر هم بقبضه  
تصرف آن فوج دریا موج در آید و هر دین حین از  
عرضی عامل کونبیا تور دکلیکوست بوضوح انجامید که سم پلتن  
سپاهیان انگریزی و چهار هزار کس از ملازمان راه را به

حاکم ملیبار عزم تسخیر تعلقات آن نواحی دارند نواب  
 حیدر علیخان بهادر مطلق ازین خبر مضطرب نشده تکیه بر افضال  
 ایزدیهمال نموده برهنائی قاید اقبال شاهزاده سکندر خصال  
 یعنی جناب طیو سلطان را با دو هزار سوار و چهار هزار  
 پیادگان بار و یک هزار پیاده کرناٹکی سمت نگر شرف  
 رخصت بخشید و ہیبت جنگ بخشی را با چهار هزار  
 سوار برای مقابله راجه و حفاظت ملک بطرف کونناٹور  
 و کلیکوٹ روانه فرمود چون شاهزاده جوان بخت بطریق  
 ایلمغار به کوریاال بندر رسید بوضوح پیوست که سردار  
 شکر انگریزی پیش از ورود این لشکر قلعه را استحکام  
 تام بخشیده و ذخیره اذوقه و آلات حرب نموده مستعد رزم  
 نشسته است شاهزاده پر دل به جماعتی که همکاب  
 سعادت بود محاصره و افتتاح قلعه متعذر دیده عرضداشت  
 بحضور انور ارسال داشت نواب معلّا القاب انتظام  
 آن نواحی را بر جمیع مآرب و مقاصد مرتجح داشته چهار هزار  
 پیاده تفنّیحی قادر انداز و دو هزار سوار انتخابی و چهار ده  
 ضرب توپ همراه گرفته و باقی لشکر بزمه میر علی رضا  
 خان و محمد علی کمبیدان گذاشته از برق و باد پیشی بسته  
 در عرصه یک هفته مسانت بعید را طی فرموده داخل قلعه نگر

گشت دور عرصه دو هفته هشت هزار بندوق چوبین از  
اشجار آبنوس تیار گردانیده بهشت هزار نفر از رعایای  
فراهم آورده سپرد و بصر قهای رنگارنگ با آن جماعه برای  
نمودد شکوه همراه ساخته است کورتیال بندر نهفت  
فرمود و بمنزل مقصود فایز گردیده محاذی ساباط انگریزی که بر  
اطراف قلعه بسته بودند دایره نمود و شاهزاده والا قدر  
حسب فرمان بر یک سیه جماعه رستمانه کرده مستحفظان  
را بعد کشتش و کوشش فرادان از میان برداشت و سردار  
انگریز بهادر سیاهی بناویق آبنوسی را از دور دیده باصمالم  
افواج کشر مصاف آرائی دور از آئین حرم دانسته مردم  
بیرونی را جمع ساخته طرف قلعه راه پیماشد درینوقت دو کس  
پیاده از لشکر انگریزی فرار کرده بحضور شاهزاده والا تبار  
این خبر رسانیدند و شاهزاده بهادر پیش از آنکه فوج انگریزی  
داخل قلعه شود جماعه سواران همراه گرفته و تدرانده داخل قلعه  
گشت و مستحفظان برج و باره را بزیر تیغ بیدریغ کشید و  
نواب بهادر هم باسماع این خبر گرم و کیرا شتافته بدو شاهزاده  
بلند اقبال رسید و باران بیروبان و گوله باریدن گرفت  
و ملک جمعیت اهدا شدت طوفان حوادث از هم پاشید  
ناچار بقیه الیف از قلعه مایوس شده راه ساحل دریای

گرفتند اگر چه از ترک ناز نواب حیدر علیخان بهادر کشنی  
 جنات بسیاری از ان گروه بگرداب فنا غرق شد مگر  
 سردار انگریز بهادر چاکپی و حسنی بکار برده بر جهازی که موجود  
 بود سوار شده بست بندر بنیپتی با دبان را فرشته لنگر  
 استقامت ازین ملک برداشت پس از ان نواب  
 هایون بخت مع شاهزاده تهمانه سقیم در قلع نشانیده  
 بعد انتضای عرصه یک ماه و پانزده روز بسواد بنگلور علم زد  
 و درین مدت جنرال صاحب بهادر و کرنیل صاحب  
 یادری اقبال قلعه دانم بازی و ترپاتور و گلن گده و چکدیورا  
 بزور بازوی جوانمردی مفتوح ساختند و بعد چند روز دست  
 شجاعت از آستین است بر آورده قلعچه دهرم پوری  
 را محاصره کردند پاینده خان رساله دار که تهمانه دار آن مقام  
 بود داد مردانگی داده کشته گشت و صاحبان عالی شان آن قلع  
 را هم بظهور آورده عبدالرشید خان دیوان نواب محمد  
 علی خان والاباه را برای انتظام بار امحال متعین فرموده قلع  
 هور و ماستنی و مور و اکر و کولار و اسکوت را هم فتح ساختند  
 و محمد علی خان والاباه خود در کولار رحل اقامت انداخته  
 مرار را و حاکم گتشی را با عانت خود طلب داشت و بعد رسیدنش  
 به تنظیم و تسبیق آن نواحی توجه گماشت درین عرصه نواب



حیدر علی خان بہادر از بنگلور نہضت فرمودہ بلشکری کہ  
 بسرگردگی میر علی رضا خان وغیرہ سرداران گذاشتہ رفتہ  
 بود ملحق گردید و جنرل صاحب بہادر معہ مراد راہ کہ فوج  
 تازہ زور ہمراہ آوردہ بود در سواد نرسی پور علم شوکت  
 برافراخت نواب والا جناب در انتہای فرصت بودہ  
 شبی بر لشکر مراد راوشنخون زدہ بسیاری را بحدوح  
 دنی روح ساخت و مراد را زخمی شدہ بہانہ معالجمہ را  
 وسیلہ نجات خود پنداشت و دست از اموال برداشتہ  
 عار فرار اختیار نمود و فوج قاہرہ نواب بران خوان یغما بفرغ  
 خاطر دست تصرف کشود درین ہنگامہ محشر آشوب قلبی  
 از لشکر انگریز بہادر و جمعی از سواران محمد علی خان والا جاہ  
 ہم نقد جان در باختند و بعد ازین زد و کشت چون نواب  
 متوجہ ہسکوٹہ شدہ صاحبان انگریز بہادر شلک کنان  
 بدان سمت رہ نور د شدند و پہای استقلال طی راہ  
 نمودہ در میدان شرقی ہسکوٹہ لوای شوکت بلند ساختند  
 و ازین مقام محمد علی خان والا جاہ از ترک تاز شکر قیامت اثر  
 نواب حیدر علی خان بہادر و مصاعب و متاعب صحرا  
 نوردی عاجز آمدہ تمارض نمودہ با تگدہ رفت و دیوان خود را  
 ہم از گام نہنگ اہل بر آوردن صلاح دیدہ از بار احوال